

تولد خالق مناجات‌نامه

بی‌شک یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های عرفانی ایران زمین خواجه عبدا... انصاری، معروف به پیر هرات است؛ مردی که از منظر نسبی از اعتقاد ابوالیوب انصاری، صحابه معروف پیامبر اسلام، بود و به عنوان یک مفسر قرآن، محدث، استاد اخلاق و البته شاعر و عارف شناخته می‌شود. او در ۳۰ اردیبهشت ۳۸۵ شمسی در شهر هرات که آن زمان بخشی از خراسان محسوب می‌شد، به دنیا آمد و عمده شهرتش به‌خاطر اشعار و متون نغز و بی‌ماندش، به‌خصوص متون عرفانی‌ای است که در مدح و ثنای خداوند، به زبان‌های عربی و فارسی از او به یادگار مانده و مناجات‌نامه شناخته‌شده‌ترین آنان است.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۵

حدیث روز

روزه‌داری که زبان، گوش، چشم و دیگر اعضا و جوارح خود را کنترل نکند، هیچ سودی از روزه خود نمی‌برد.

حضرت زهرا(س) مستدرک الوسائل

<div><div><div> </div><div>۳۷٪</div></div></div> <div><div><div> </div><div>رطوبت هوا</div></div><div><div> </div><div>۱۳°↓</div></div></div> <div><div><div> </div><div>۲۶°↑</div></div></div>

<div><div><div> </div><div>روزنامه شهرامید وزندگی</div></div></div> <div><div><div> </div><div>SHAHRARANEWS.IR</div></div></div>
--

<div><div><div> </div><div>۱۳سال پس از ادای خرمه برپایه</div></div></div> <div><div><div> </div><div>تولید علم در ایران</div></div></div>

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهید، نیش دانشگاه ا
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱۱ - ۵
- نمابر: ۳۷۲۳۳۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

در «خراسان» ۱۰۰۰ سال پیش میهمانی عزیز از «غزه»



جویا جافیانخوش عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نام غزه برای ما ایرانیان امروز بی‌بسته تداعی‌گر خون، جنگ، رنج و پیکار با صهیونیان است ولی این همه غزه نیست، آورده‌اند که قیر «هاشم»، نیای رسول خدا(ص)، در همین غزه است؛ به همین سبب آن را «غزهٔ هاشم» نیز گفته‌اند و به همین نام در سروده‌های ابونواس اهوازی و جز او مذکور است. فقیه برجسته و یکی از پیشوایان چهار گانه فقه اهل تسنن، ابوعبدا.. محمد بن ادریس شافعی، نیز در غزه زاده شده است. این غزه، علی‌الخصوص، شاعر و ادیبی سترگ و نام‌ور دارد که ۱۰۰۰ سال‌ی پیش از این به ایران آمده، در میان نیاکان ما زیسته است، در ایران زمین نیز در گذشته و به خاک رفته است. همچنین نام، یاد، سرگذشت و میراث ادبی‌اش با تاریخ و فرهنگ میهن سرفراز و فرهنگ پرورمان گره خورده است؛ ابواسحاق ابراهیم بن یحیی غزی، که در ریغ است دربار‌ه او بیشتر ندانیم.

ابراهیم بن یحیی غزی، از آواز‌مندترین شاعران زبان عرب روزگار خویش بود، اهمیت وی در این مقام تابدان پایه بود که بعض پستی‌نای وی را شاعر زمانه و پرچم‌دار سرایشگری روزه‌گار خویش لقب داده‌اند.

وی به سال ۴۴۱ هـ.ق. در غزه زاده شد و گویا در همانجا بالید. پسان‌تر راهی سفری دراز شد. در دمشق، به سال ۴۸۱ هـ.ق. از فقیه نصر بن ابراهیم نایبلی مقدسی (۳۷۷ - ۴۹۰ هـ.ق.)- که شیخ شافعیان شام بود (و از قضا، خود زمانی در غزه به طلب علم پرداخته بود)- به‌سماع حدیث پرداخت. بعدها به عراق رفت و چنان‌که گفته‌اند سال‌های بسیاری را در مدرسه نظامیه گذرانید و در مدح یا رثای شماری از مدرسان نظامیه شعر سرود. باز به سرزمین‌های شرقی‌تر رهسپار شد و آهنگ خراسان بزرگ کرد. درباره شماری از فرمانروایان، بزرگان و خاندان‌های این بلاد، خاصه کرمان، جبال و خراسان، به ستایش و گاه نکوهش، شعرها گفت و شعرش در خراسان آن زمان اشتها و انتشار یافت.

وفات ابراهیم بن یحیی غزی به سال ۵۲۴ هـ.ق. رخ داد. در همان خراسان، از مرو راهی بلخ بود که در راه درگذشت. او را در بلخ به خاک سپردند. آیا امروز، در آن بلاد، نشانی از گور این میهمان خراسان برجاست؟ نمی‌دانم، لیک دور می‌نماید.

گفته‌اند که چون هنگام وفاتش رسید، گفت: امیدمی‌دارم که خدای از بهر ۳ چیز مرا بیامرزد؛ یکی آنکه همشهری امام شافعی هستم، دوم آن که پیروی سال‌خورده‌ام و سوم آنکه در این سرزمین غریبم!

اشارات اخیر وی، ناظر به آن است که در بعض آموزه‌های مأنور، مرگ غریب‌تر ا هم تراز شهادت قلم داده‌اند: «موت‌الغریب شهاده»، یا «من مات غریباً مات شهیداً».

نسبت ابراهیم بن یحیی غزی به خراسان، چنان شد که پسان‌تر بعض تراجم‌نگاران برجسته عربی‌نویس چون ذهبی، رسما او را «شاعر خراسان» خواندند، چه در زمان حیاتش و چه پس از وی، شعر و سخش در خراسان بزرگ آبادان و فرهنگ‌پرور و دانش‌گستر آن روزگار بسیار مورد توجه بوده است.

از سروده‌های اندرزی ساده و زاهدانه اوست:

اتما هنده الحیاء متساع/ و السقیه الغوی من یضلفیها/ ما مضی فات و المؤقل غیب/ و لک التساعة التی أنت فیها (معنی: این زندگانی، جز بهره و برخورداری ناچیز و اندک نیست. نابخرد گمراه کسی است که آن را خوش، هموار، دلخواه، مصفاً و بی‌شائبه کدورت‌ها بخواهد. آنچه گذشت، از دست رفته است و آنچه به آن امید بسته‌ای نهبان است و ناپیدا. تو را جز همین یک‌دم که در آن هستی نیست.)



نشا کاری در مازندران

عکس: کیوان جعفری / باشگاه خبرنگاران جوان

دوستی با دوستان را خواستارم

سافر بیست و پنجم

حتی اگر نختی از ماجرای اولیای تو را خوانده و دانسته و نیک و بد روزگارانشان را شناخته باشم خواهم دانست که آن بزرگمردان در رویارویی با دشمنان چه سختی‌ها کشیده‌اند و در رویی کیش تو چه پریشانی‌ها چشیده‌اند

خواهم فهمید که آن انسان‌های پاک، در نبرد با بدکر داران چه مایه اندوه خورده‌اند

و برای فراز آوردن پرچم آیین تو، چه رنج‌ها برده‌اند

بدین سان

امروز از تو می‌خواهم که مرا در شمار دوستان آنان بر شماری و با دوستی‌شان مرا از بدی‌هایم و آسوده‌داری

دانسته‌ام که بنیاد دین بر دوستی و دشمنی استوار باشد و انسان تا آن هنگام دین‌باور است که مرز حب و بغض اشکار

باشد

چون خواسته‌ام که با دوستان دوستی ورزم

و آیین و منش آنان را چراغ راه خویش سازم

تنها نمی‌از راه را پیموده‌ام

اکنون خواهم خواست که با دشمنانت نیز از سر دشمنی بر خیزم

و هم‌راه با آنان بسیزیم

که اگر چنین کنم به ساحل رسیده و رسته‌ام

سی سافر سحری محمدرضا مروارید

مشهد امن و امان است

فاطمه قاضیهاتاریخ پژوه

عموم ممالک ایران در مهد امن و امان و آسایش‌اند، خاصه مملکت خراسان که این روزها کمال انتظام و امنیت را دارد، به خصوص امنیت شهر مشهد به نوعی است که از قزاقری که در روزنامه‌ها نوشته‌اند در ایام سابق کمتری به این امنیت بوده است. از جمله نوشته بودند که کره اسبی در شب از خانه میرزا بابای گمرکچی بیرون رفته است و کسی از اهل خانه ندانسته بودند، تا وقت صبح دیده‌اند که اسب در دست یک نفر از سربازهای خلج که قراول شهرند، می‌یابد و به داروغه‌خانه آورده، صاحبش را می‌برد، بعد از آنکه معلوم شده به صاحبش داد.

همچنین علافی درخیابان سفلی دکان داشته، شب در دکان را فراموش کرده که ببندد و بازگذاشته به خانه خود رفته است. ازقراولان فوج خلج که مأمور به حفظ و حراست شهرند، گردش می‌کردند، در آخر شب به در دکان مزبور رسیده‌اند، دیده‌اند که باز است، ۲ نفر قراول را در آنجا گذاشته و دکان را به آن‌ها سپرده و گذاشته‌اند. صبح صاحب دکان از خواب بیدار شده و به‌خاطرش می‌آید که در دکان را نبسته است. مضطرب و هراسان به در دکان رفته، دیده است که ۲ نفر سرباز در آنجا، یکی مشغول نماز است و یکی دیگر تفنگ در دوش دارد و به قاعده قراولی راه می‌رود، بعد از رسیدن آن شخص قراولان می‌دانند که صاحب دکان است، به او می‌گویند که جمیع اموال و اسباب دکانش را واریس بکند، بعد از اینکه واریس می‌کند، قراول‌ها می‌بینند که جمیع اموال و اسباب دکانش موجود است، آن وقت می‌روند.

چرا مرجعیت فکری در ایران، جامعه دانشگاهی نیست؟



دکتر حسین انصاری

عضو هیئت علمی مدرسه مطالعات تاریخی پرینستون

نظامات دانشگاهی در غرب عموماً مانع از این است که روشنفکری بیگانه با دانشگاه بتواند دست‌کم در موضوعات نظری محض و نخبه‌گرا تأثیر اجتماعی عمیق پیدا کند. متأسفانه ما در ایران به دلایل مختلف از همان بدو تأسیس دانشگاه دست‌کم در عرصه علوم انسانی ضرورت وجود جامعه علمی دانشگاهی را جدی نگرفتیم. این‌به دلیل نبود فرهنگ نقد است. جامعه علمی در شکل عقلانیت جمعی جامعه‌نخبگان

دانشگاهی در هر رشته‌ای مرجعیت لازم را باید برای ارزیابی محصولات علمی داشته‌باشد. بدون وجود چنین مرجعیت علمی‌ای، آشفتنگی فکری جای تولید علم را می‌گیرد و مانع آن می‌شود. بیرون دانشگاه در ایران تولید علم متولیان دیگری هم دارد. در تمام طول سده بیستم ما سلسله‌ای از نویسندگان و روشنفکران را داشته‌ایم که نه تنها تصمیمات و آکادمیک (دانشگاه یا حوزه، این‌یکی در عرصه دین) نداشتند بلکه به آن بی‌اعتنا بوده‌اند. خارج از محیط دانشگاه و قواعد جامعه‌های علمی مترجمانی حرفه‌ای داشته‌ایم که جای استادان فلسفه یا علوم اجتماعی را گرفته‌اند. اساساً اهمیت یافتن مترجمان و ترجمه شدن آن‌ها به مقام نظریه‌پردازهای اجتماعی و فلسفی حاصل همین نگاه است. در غرب عموماً ترجمه یک صنعت است و نه شعبه‌ای از شعب مرجعیت علمی. به سادگی نظریه‌پرداز ی خارج از نظامات دانشگاهی را اجازه می‌دهیم که جای تخصص آکادمیک را بگیرد. تولید روشنفکران زیاد از اندازه است. روشنفکری را بیرون دانشگاه جست‌وجو کرده‌ایم. در عرصه تاریخ بیشتر می‌پسندیم کسی تئوری تاریخی بدهد بدون آنکه با اسناد و مدارک حرف بزند و کاری با دقت آزمایشگاهی در حوزه تاریخ انجام دهد. ترجمه گونه‌ها را تألیفات واقعی می‌پنداریم و مجلات غیر دانشگاهی ما بسی بیشتر از مجلات دانشگاهی مان در نقش مرجعیت‌های اجتماعی، علمی و فرهنگی قرار گرفته‌اند.

در طول سده بیستم ایران (و البته در جهان عرب هم وضع کم و بیش همین‌گونه است) بسیاری از روشنفکران، تفکر‌سازان و مرجعیت‌های فکری و روشنفکری ما، یا اساساً تصمیمات دانشگاهی نداشته یا تصمیمات پایینی داشته‌اند. برخی از آن‌ها هم اگر تصمیمات دانشگاهی داشته‌اند خارج از زمینه کار، قلم و عرصه روشنفکری و تولید فکر‌شان بوده است. در همین چند دهه اخیر روزنامه‌ها و مجلات عرصه روشنفکری را در ایران ملاحظه کنید. چند درصد این منشورات را به مقالات متخصصان دانشگاهی اختصاص داده‌ایم؟ سهم استادان فلسفه ما در قیاس با مترجمان فلسفه چقدر بوده است؟ در قیاس با تئوری‌پردازان غیر دانشگاهی مان چطور؟ چند درصد تولیدات روشنفکری ما در ۱۰۰ سال گذشته با استانداردهای نظامات دانشگاهی و جامعه‌های علمی ساز‌گاری دارد؟ نظریه‌پردازانی داریم که با وجود حضور قوی در عرصه رسانه‌ای و نشر تاکنون یک کتاب که در چار‌چوب کتابی دانشگاهی نوشته شده باشد، عرضه نکرده‌اند. در غرب مهم‌ترین کتاب‌ها در عرصه علوم انسانی توسط ناشران دانشگاهی منتشر می‌شوند. این مجلات دانشگاهی‌اند که تولید علم، رهبری و مرجعیت فکری و علمی و ارزیابی آکادمیک را بر عهده دارند و نه ما‌همان‌ها و فصل‌نامه‌های رنگی.

مردم خراسان به راه حج

و به همین حج، از مردم خراسان، قومی به راه شام و مصر رفته بودند و به کشتی به مدینه رسیدند، ششم ذی‌الحجه، ایشان را ۱۰۴ فرسنگ مانده بود تا به عرفات رسند. گفته‌اند هر که ما را در این ۳ روز که مانده است به مکه رساند، چنانکه حج در یابیم، هریک از ما ۴۰ دینار بدهیم.

اعراب بیامدند و چنان کردند که به ۲ روز و نیم ایشان را به عرفات رسانیدند و زر بستاندند. و ایشان را یک‌یک بر شتران جمازه بستند و از مدینه برآمدند و به عرفات آوردند: ۲ تن مرده که بر آن شتران بسته بودند و ۴ تن زنده بودند، اما نیم‌مرده. نماز دیگر که ما آنجا بودیم، بر رسیدند. چنان شده بودند که بر پای نمی‌توانستند ایستادن و سخن نمی‌توانستند گفتن.

حکایت کردند که در راه بسی خواهش بدین اعراب کردیم که زر که داده‌ایم شما را باشد، ما را بگذارد که بی‌طاعت شدیم؛ از ما نشنیدند و همچنان برانندند. فی‌الجمله آن ۴ تن حج کردند و به راه شام باز گشتند.

سفرنامه ناصر خسرو به کوشش نادر روزین پور

